

فلسفه دین، دوره ۱۵، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۷

صفحات ۶۹۳-۶۷۷

فعل خدا در جهان از دیدگاه باربور

علی اصغر صارمی نیک^{۱*}، منصور نصیری^۲

۱. دکتری فلسفه دین، پردیس فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران

۲. استادیار پردیس فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۸)

چکیده

هدف ما بررسی تحلیلی دیدگاه پویشی باربور درباره فعل خدا در جهان است. ایان باربور به پیروی از دیدگاه علمی روز اعتقاد دارد که جهان طبیعت با قانون‌های طبیعی اداره می‌شود؛ اما به فعالیت خدا در جهان طبیعت نیز باور دارد؛ و این‌ها را جمع‌پذیر می‌داند، چرا که وی معتقد است اینها در دو سطح متفاوت روی می‌دهند. قانون‌های طبیعی بیانگر تأثیر عوامل فیزیکی یک پدیده‌اند و فعل خدا بیانگر تأثیرگذاری خدا از درون است. در جهانی که باربور ترسیم می‌کند، عوامل طبیعی و اراده انسان، آینده جهان را رقم می‌زنند و حتی خدا از آینده جهان بی‌خبر است. فعل خدا در جهان به ارائه پیشنهاد و معرفی امکانات به مخلوقات محدود و خدا عاملی در کنار عوامل دیگر شناخته می‌شود؛ اما چنین خدایی بسیار ضعیف و نیازمند است و نمی‌تواند شایسته پرستش باشد.

واژه‌های کلیدی

الهیات پویشی، باربور، پویش، خدا، فعل الهی، وایتهد.

* نویسنده مسئول، رایانامه: aliasgharsareminik@gmail.com

مقدمه

ایان باربور (Ian Barbour) از فیلسوفان دین معاصر است که به الهیات پویشی گرایش دارد. این مکتب توسط وایتهد بنیانگذاری شد. از مهم‌ترین شخصیت‌های این مکتب می‌توان به آلفرد نورث وایتهد (Alfred north Whitehead, 1861-1947) و چارلز هارتسهورن (Charles Hartshorne, 1897-2000) اشاره کرد.

الهیات پویشی یکی از مکاتب جدید است، که به دلیل دیدگاه‌های خاصی که درباره خدا، صفات خدا و رابطه خدا و جهان دارد، مورد توجه بسیاری واقع شده است. عمدتاً متألهان پویشی قدرت و علم خدا را محدود می‌دانند و این برای اهل ایمان سخن چالش‌برانگیزی بوده و خواهد بود.

فلسفه پویشی. مهم‌ترین شاخصه این مکتب تأکید بر «شدن» و صیوریت است، و این شدن را شامل همه موجودات از جمله خدا می‌داند (باربور، ۱۳۶۲: ۱۵۵).

شالوده فلسفه پویشی را چند چیز تشکیل می‌دهد: ۱. تفوق زمان: جهان یک جریان صیوریت و سیلان حوادث است. وایتهد به نقش زمان در علم توجه داشت. آینده تا حدی نامعین است. واقعیت از خود خلاقیت، صرافت و بالندگی دارد؛ ۲. جهان شبکه‌ای از حوادث مرتبط با هم، یا تأثیر و تأثرات متقابل است. هر حادثه به زمان‌ها و مکان‌های دیگر غیر از زمان و مکان بی‌واسطه خود تکیه دارد. هر موجودی عملاً متشکل از روابط و نسبت‌های خویش است. هیچ چیز جز مشارکت وجود ندارد. واقعیت یک شبکه درهم‌تنیده از روابط و یک میدان تأثیرات متقابل است؛ ۳. جهان به یک اندام زنده یا ارگانیسم تشبیه شده است که هر عضوی از آن، هم به فعالیت یگانه کل مدد می‌رساند و هم از آن تعدیل می‌یابد. به همین دلیل باربور پیشنهاد یک اجتماع را می‌دهد، زیرا در یک اجتماع هم وحدت هست، هم همکاری، بی‌آنکه فردیت اعضای جامعه از بین برود؛ ۴. خودآفرینی هر حادثه. وایتهد هر چند به اتکای متقابل هر حادثه تأکید دارد، اما به یگانه‌انگاری و محو شدن عضو در کل معتقد نیست. هر حادثه کانون خودجوشی و خودآفرینی است که سهم مؤثر و مشخصی در کاروبار جهان دارد (باربور، ۱۳۶۲: ۱۶۰ و ۱۶۱).

از دیدگاه این مکتب، طبیعت، تکاملی، پویا و نوخاسته است و قانون و تصادف در آن وجود دارد. طبیعت، واقعیتی ربطی، بوم‌شناختی و به هم وابسته است. تعامل میان سطوح به‌عنوان انتقال اطلاعات توصیف می‌شود. سلسله‌مراتبی از سطوح درون هر ارگانیسم وجود دارد و انسان‌ها محصول تکامل هستند. اگرچه انسان ارگانیسم زیست‌شناختی دارد، اما دارای هویت مسئولی است. طبیعت به‌مثابه جامعه‌ای تاریخی از موجودات وابسته به هم است (باربور، ۱۳۹۲: ۶۲۷-۶۲۹).

در این مکتب، خلاقیت کلی‌ترین تصور است و همه موجودات واقعی حتی خدا به یک معنا مخلوق خلاقیتند. وایتهد خلاقیت را به‌عنوان اصل تازگی نیز توصیف می‌کند (Process Philosophy, 6).

عوامل ایجادکننده یک پدیده عبارتند از: حوادث گذشته، خدا و عنصر تازگی. (Barbour, 2002: 111).

زمینه‌های الهیات پویشی

زمینه‌های فلسفی: هراکلیتوس در یونان قدیم، با اعتقادش به اصل صیوروت در همه چیز، اسپینوزا با نظریه همه‌خدایی‌اش، هگل با نظریه‌اش مبنی بر اینکه روح در جریان است؛ از پیشینه‌های الهیات پویشی محسوب می‌شوند.

زمینه‌های الهیاتی: مشکلات الف) شرور و خیرخواهی خداوند؛ ب) آزادی و تقدیر الهی. زمینه‌های علمی: باربور به تأثیرگذاری نظریات علمی بر آرای پویشی، از جمله تأثیر نظریه تکامل بر نظریه آفرینش مداوم الهیات پویشی اقرار می‌کند (باربور، ۱۳۶۲: ۳۱۰).

زمینه‌های فرهنگی: الهیات پویشی بسیار مدیون فمینیسم در نقد الهیات سنتی است. دیدگاه‌ها درباره فعل خدا در جهان و نقد باربور بر این دیدگاه‌ها مدل سنتی. مدل سنتی بر تعالی، قدرت و اقتدار خداوند تکیه دارد (باربور، ۱۳۹۲: ۲۷۰).

در این مدل، خدا با حکمت مشیتی (providential) خود، بر جهان حکومت و قانونگذاری می‌کند. همه حوادث تابع اراده خداوند هستند. خدا نه تنها از قبل همه چیز را

می‌داند (foreknowledge)، بلکه از قبل همه‌چیز را مقدر کرده است (predetermination). خدا به‌طور معجزه‌آسایی (miraculously) به‌عنوان یک علت مستقیم هر حادثه دخالت می‌کند. یک رابطه بی‌تناسب و یکطرفه در میان است. خدا بر جهان تأثیر می‌گذارد و جهان هیچ تأثیری بر خدای ازلی و لایتنیغیر نمی‌گذارد (Barbour, 1990: 2).

باربور ریشه این نگرش را در تفکرات فلاسفه بزرگ یونان از قبیل افلاطون، با طرح نظریه صور ازلی و حقیقت بی‌زمانش؛ و ارسطو با طرح نظریه محرک غیرمتحرک خود می‌داند؛ و این نگاه را با خدای پویای کتاب مقدس مغایر می‌داند (Barbour, 1990: 2,3).

وی امتیاز این دیدگاه را تأکید بر قیومیت خداوند بر طبیعت می‌داند (باربور، ۱۳۶۲: ۴۴۹) اما معتقد است که وجود شش مشکل در این مدل سبب شده است بسیاری از متألهان دست به تعدیل آن بزنند: ۱. آزادی انسان. باربور به‌وضوح این مدل را موجب سرکوبی اختیار انسان می‌داند؛ و به ناسازگاری تقدیر، و آزادی انسان معتقد است؛ ۲. شر و رنج. پذیرفتن قدرت مطلق خدا، به معنای انتساب شرور به خداست؛ ۳. در این الگو، با انتساب صفات مردانه به خدا، یک فرهنگ مردسالارانه تثبیت می‌شود؛ ۴. در این مدل، دیدگاه انحصارگرایانه‌ای نسبت به دین ترویج می‌شود که این به نوبه خود، تبعات خطرناکی از قبیل جنگ‌های مذهبی را به‌دنبال دارد؛ ۵. در آن یک دیدگاه ایستا و سلسله‌مراتبی از واقعیت ارائه می‌شود که این نگرش منافی دیدگاه تکاملی و آفرینش مداوم؛ و در مقابل، زمینه‌ساز نظریه خلق از عدم خواهد بود؛ ۶. در مدل سستی، از آنجایی که همه حوادث از قبل توسط خدا رقم خورده است، مجالی برای تصادف در طبیعت داده نمی‌شود؛ در حالی که از نگاه باربور، دیدگاه مطلوب برگرفته از نظریه علمی است، که هم قانون و هم تصادف را در طبیعت به رسمیت می‌شناسد (Barbour, 1990: 3,4).

مدل ساعت‌ساز و ساعت. باربور این دیدگاه را نگرشی دئیستی می‌داند. دئیستی به این معنا که خداوند طرح اولیه را (یعنی قانون‌های ثابتی که در جهان وجود دارد) تهیه کرده و سپس جهان را به خودش واگذار کرده است. اما وی اعتقاد دارد مدلی که با برداشت اهل کتاب سازگارتر محسوب می‌شود، مدل پویایی است که خداوند را منبع نظم و ابتکار می‌داند و به حلول الهی، فعالیت مداوم خدا در جهان و آفرینش مداوم معتقد است (باربور، ۱۳۶۲: ۴۲۵).

وی برای اینکه در این مدل خداوند از قبل همه مقدرات را تعیین کرده است و تصادف در این طرح جایی ندارد، آن را مخدوش می‌داند (Barbour, 2002: 26).

ایشان همچنین به جهت اینکه این مدل به طبیعت جدای انسان، به‌عنوان یک ماشین پیچیده (که در مقابل ما هیچ حق، دلبستگی یا ارزش ذاتی ندارد) می‌نگرد؛ آن را مردود می‌داند (Barbour, 1990: 4,5).

مدل کارگر و ابزار کار. این مدل با بسط دادن تمایز توماسی علل اولیه و ثانویه، نقشی فعال و دائمی برای خدا قائل است. خدا به‌عنوان علت اولیه از طریق علل ثانوی که علم به توصیف آن علل می‌پردازد، عمل می‌کند. اتین ژیلسن (Etienne Gilson) این مدل را کارگر و ابزار کار نامید (Barbour, 1990: 5).

باربور در نقد این دیدگاه می‌گوید: «علی‌رغم اینکه از سوی مدافعان این دیدگاه برای مجاز شمردن آزادی انسان تلاش‌هایی صورت گرفته، اما با حفظ مفاهیم سنتی قدرت مطلق، علم پیشینی، و ازلیت خدا، این دیدگاه نهایتاً دیدگاهی جبرگرایانه است ... آشتی دادن تصادف و شر در جهان، با تقدیر الهی ممکن نیست» (Barbour, 1990: 7).

تعیین‌بخش به عدم تعیین‌ها. اگر خداوند همه عدم تعیین‌ها را کنترل می‌کند، این امر مستلزم نوعی موجبیت‌گرایی الوهی است، که با همان مشکلات مدل کلاسیک روبه‌رو خواهد بود (باربور، ۱۳۹۲: ۷۲۲). باربور دشواری‌های مربوط به اتلاف، رنج و اختیار انسان را در این مدل همچنان حاد می‌داند (باربور، ۱۳۹۲: ۶۸۸).

خدا به‌عنوان انتقال‌دهنده اطلاعات. باربور مدل انتقال‌دهنده اطلاعات را نویدبخش می‌داند؛ و معتقد است این مدل با برداشت کتاب مقدس از کلمه الوهی یا لوگوس حمایت می‌شود. اما می‌گوید فعل خدا به‌عنوان یک علیت نزولی (از بالا به پایین) انجام می‌گیرد، نه علیت صعودی (از پایین به بالا) (باربور، ۱۳۹۲: ۷۲۲).

خودمحدودگری اختیاری. خود محدودکنندگی اختیاری به این معنا که خدا خود این محدودیت‌ها را بر خود ایجاد کرده است و هر زمان که بخواهد می‌تواند این محدودیت‌ها را از میان بردارد؛ تعریف شده است. باربور نگرش وایتهدی که محدودیت‌های قدرت الهی

را متافیزیکی و اجتناب‌ناپذیر می‌داند را، صحیح‌تر می‌داند. وی معتقد است این مدل در مقایسه با مدل سنتی، با کتاب مقدس و تاریخ تکاملی سازگارتر است و بهتر از مدل سنتی جوابگوی مشکلات شر، آزادی، تکامل و تصادف خواهد بود؛ همچنین به تمایلات سنتی در زمینه پدرسالاری و تعصب دینی پاسخ مناسبی می‌دهد. اما با این حال، الهیات پویشی در سیستم متافیزیکی منسجم‌تری سخن می‌گوید (Barbour, 1990: 8,9).

فعل خدا از دیدگاه اگزیستانسیالیست‌ها و فلاسفه تحلیل‌زبانی. همه این اندیشوران، منکر فعالیت خداوند در طبیعت هستند ... از نظر بولتمان (Bultmann) یک سیستم بسته قانون‌های علت و معلولی، جایی برای اعتقاد به عمل خداوند در جهان باقی نمی‌گذارد ... محققان اگزیستانسیالیست و تحلیلگر زبانی در مقام انکار تأثیر و تسلط خدا بر نظام طبیعت برمی‌آیند (باربور، ۱۳۶۲: ۴۶۰ - ۴۶۸).

خدا به‌عنوان علت بالا به پایین. آرتور پیکوک (Arthur Peacocke) پیشنهاد می‌کند که خدا به‌عنوان شامل‌ترین کل بر جهان، به‌عنوان یک کل عمل می‌کند. اما این همانندی مکانی به‌نظر می‌رسد مشکوک است، زیرا جهان مرزهای مکانی ندارد ... به‌نظر می‌رسد که جهان و خدا بیشتر شبیه یک اجتماع و یک عضو برتر هستند، تا اینکه شبیه اندامگان واحد باشند (Barbour, 2002: 29,30).

جهان به‌منزله بدن خداوند. هارتسهورن ارتباط خدا با جهان را همانند رابطه ذهن و بدن می‌داند و می‌گوید در این مدل جهان به‌منزله بدن خداست، با این توضیح که همانند شخصیت یک فرد، که با تحولات جسمانی بی‌تغییر می‌ماند، ذات خداوند نیز به نحو منحصر به فردی مستقل از جزئیات جهان است (باربور، ۱۳۶۲: ۴۷۵).

این مدل بر حلول خداوند، که در مدل سنتی فراموش شده بود، تأکید دارد. طرفداران این مدل معتقدند در جایی که ذهن آدمی از بسیاری تحولات بدن خود بی‌خبر است، خداوند از همه موجودات در جهان، مستقیماً آگاه است. این مدل مسئولیت بوم‌شناختی را بسیار تشویق می‌کند. باربور می‌افزاید: این مدل می‌تواند شکلی از تمثیل اجتماعی تلقی شود؛ اما استدلال من این است که تصویر آرگانیزم کیهانی، مجال کافی را برای اختیار

خداوند یا عوامل انسانی در ارتباط با یکدیگر فراهم نمی‌کند و نیز در ارائه شایسته تعالی خداوند دچار مشکل است (باربور، ۱۳۹۲: ۷۲۳ و ۷۲۴).

دیدگاه باربور درباره فعل خدا در جهان

باربور برخی ویژگی‌های ارتباط خدا با جهان را، بیانگر کارکرد غیرشخصی خدا می‌داند، از جمله منشأ نظم و تازگی؛ معرفی امکانات جدید و دریافت واکنش موجودات جهان. و از طرف دیگر برخی ویژگی‌های خدا را نشانگر شخصی و واکنش‌پذیر بودن (responsive) خدا نسبت به حوادث جهان می‌داند: حضور خدا در ظهور (unfolding) هر حادثه، بدون تعیین بخشی انحصاری آن؛ خدای ترغیب نه اجبار؛ هدایت‌کنندگی و الهام‌بخشی یک اجتماعی از موجودات وابسته به یکدیگر؛ حضور در همه‌جایی و مشارکت فعال خدا در جهان؛ فعل و انفعال داشتن خدا با جهان؛ و قرابت عشق و مشارکت خدای پویشی با حیات و مرگ مسیح (Barbour, 2002: 34).

خدا منشأ نظم و تازگی در جهان است (فعل خدا از درون)

خدای تفکر پویشی مثل طراح یک جریان خود سازمان (Self – organizing process) منشأ نظم در جهان است. اما با این حال، مستقیماً در ظهور تازگی از طریق درونی بودن هر حادثه یکپارچه وارد می‌شود. تفکر پویشی به جهت داشتن این عقیده که خدا دارای یک نقش مستقیم و پیوسته در تاریخ جهان است، از دئیسم (Deism) فاصله می‌گیرد (Barbour, 2002: 35). وی ویژگی طرح پیشنهادی الهیات پویشی را فعل خدا از طریق طبیعت درونی هر ارگانسیم، مخصوصاً در عالی‌ترین سطح از یکپارچگی می‌داند (Barbour, 2002: 7). ویژگی ذهنی بودن حوادث به جهت اینکه یکی از راه‌های تأثیر خدا بر جهان، با آن فراهم می‌شود؛ در الهیات پویشی مهم است (Barbour, 2002: 99). او درونی بودن (Interiority) را بحث‌برانگیزترین موضوع در تفکر پویشی می‌داند (Barbour, 2002: 33).

هر چند که بداعت و آزادی و قانونمندی در همه سطوح وجود دارد، فعل خداوند

عمدتاً در سطوح عالی تر جاری است (باربور، ۱۳۶۲: ۴۵۹).
 وی به دلیل اینکه در سطوح پایین عوامل فیزیکی بر عوامل روانی، قانون بر آزادی، علل فاعلی بر علل غایی غلبه دارد، فعل خداوند را در حد حفظ نظم می‌داند که البته انتظامش مورد مطالعه دانشمندان است (باربور، ۱۳۶۲: ۴۷۸).
 بنابراین به دلیل حاکمیت عوامل طبیعی در سطوح پایین، قدرت خدا در آنجا محدود است (باربور، ۱۳۹۲: ۶۵۱ و ۶۵۲).
 اما البته رویدادها در سطوح پست با اراده خدا هماهنگی دارد (باربور، ۱۳۹۲: ۷۱۵).

معرفی امکانات جدید، و دریافت واکنش موجودات دیگر

باربور تنظیم و ارزیابی امکانات از سوی خدا را یک نوع انتقال اطلاعات از سوی خدا می‌داند و معتقد است که خدا نیز اطلاعاتی را از جهان دریافت می‌کند و با پاسخ‌هایی (Feedback) که از جهان دریافت می‌کند، تغییر می‌کند. وی همچنین این انتقال اطلاعات را در هر سطحی جاری می‌داند (Barbour, 2002: 35).

وی معتقد است که مقولات اصلی فلسفه پویشی از قبیل زمانمندی، همکنشی و همبستگی متقابل به خداوند نیز قابل اطلاق هستند. مراد از زمانی انگاشتن خدا این است که تجربه او تحول می‌یابد، چه او، هم از جهان می‌گیرد و هم به جهان مدد می‌رساند. البته اهداف و صفات خداوند ازلی و ابدی است، ولی علم او به رویدادها همپای شکوفایی و سیر آنها تغییر می‌یابد (باربور، ۱۳۶۲: ۴۷۰).

جان کوب (John Cobb) و دیوید گریفین (David Griffin) خداوند را با عنوان عشق آفریننده واکنشی یاد می‌کنند (Barbour, 2002: 34).

منظور از انتقال اطلاعات از سوی خداوند این است، که خداوند اهداف اولیه‌ای را که برای موقعیت‌های خاص مناسبند، فراهم می‌کند (Barbour, 2002: 118).
 ولی این فراهم کردن اهداف فقط در حد یک پیشنهاد است. خداوند در هر چیزی یک قصد دارد، اما همه آنچه روی می‌دهد، اراده خدا نیست (Viney, 2004: 2).

این مطلب که خدا فقط در حد پیشنهاد برای ما اهدافی را فراهم کند، لازمه آزادی انسان است. خداوند امکانات تازه‌ای را پیش می‌آورد، اما به جهت فراوانی آنها مخلوقات گزینه‌های فراوانی برای انتخاب دارند (باربور، ۱۳۶۲: ۴۷۰).

حضور خدا در هر حادثه، بدون تعیین کردن آن حوادث

باربور در مسئله حضور خدا در جهان، در مقابل دو دیدگاه قرار دارد. دیدگاه اول طرفداران دیدگاه‌های علمی جدید، که هر گونه دخالت و فعل خدا در جهان را به هر نحوی ممنوع می‌دانند و گروه دوم، طرفداران الهیات سنتی که دخالت خدا در جهان را به هر نحوی، مجاز می‌دانند. باربور با وجود پذیرفتن حاکمیت قانون‌های علمی در جهان طبیعت، به فعالیت مداوم خدا در جهان طبیعت نیز باور دارد.

یکی از دغدغه‌های باربور امکان سازگاری میان دین و علم به‌طور کلی و فعل خدا در جهان و نظریات علمی به‌طور خاص است. باربور می‌پرسد: اگر جهان طبیعت با قانون‌های علمی اداره می‌شود، خداوند چگونه عمل می‌کند؟ آیا مفهوم حلول، حضور و فعالیت خداوند در جهان، با شناخت علمی از طبیعت سازگار است؟ (باربور، ۱۳۶۲: ۴۴۹).

باربور در اثر پذیرفتن نظریه تکاملی، جهان را متحول و ناکامل می‌داند و معتقد است جهان همچنان به پدیدار شدن خود ادامه می‌دهد. وی اعتقاد دارد که نظریه پدید آمدن حیات از ماده، شاید جایگزین مناسب نظریه خلق از عدم، برای تبیین آفرینش الهی باشد. باربور آفرینش را در طول زمان جاری می‌داند (باربور، ۱۳۶۲: ۴۱۶).

وی مفهوم فعالیت خدا در جهان، را به‌عنوان فرضیه رقیب نظریات علمی در توضیح ارتباط بین حوادث خاص جهان نمی‌داند (Barbour, 2002: 5).

خدا قبلاً در ظهور (unfolding) هر حادثه حاضر است. نقشی که توسط خدا اجرا می‌شود، ممکن نیست که به‌وسیله علم پر شود؛ چرا که آنچه علم آن را مطالعه می‌کند، تأثیر علی از گذشته است. خدا همچون نیروی خارجی نیست که از بقیه عوامل جدا شده باشد. در واقع، خدا از طریق درونی‌سازی هر موجود، که آن برای علم امری دست‌نیافتنی است، کار می‌کند (Barbour, 2002: 37).

از نظر وی، فعل خدا در جهان با روش علمی کشف‌شدنی نیست، زیرا تحقیق علمی فقط قانون و تصادف را درمی‌یابد، بنابراین با علم نه می‌توان فعل خدا را اثبات کرد، نه رد (Barbour, 2002: 27).

هر چند خدای پویشی، قدرت خدای سنتی را ندارد، در مدت زمان طولانی تاریخ کیهانی، با شکیبایی و دقت (Subtle) از طریق ظهور تدریجی اشکال جدید فعالیت دارد (Barbour, 2002: 34).

فعل و انفعال بین عالی‌ترین و پست‌ترین سطح (در غیاب سطوح متوسط) انجام می‌گیرد، بنابراین خدا در ظهور سطوح یکپارچه در همه سطوح حضور دارد (Barbour, 2002: 35).

خدا در جهان حضور دارد، اما نه به این معنا که موجودی غیرطبیعی از خارج جهان در جهان دخالت می‌کند و قانون‌های طبیعی را زیر پا می‌گذارد؛ بلکه خدا تنها می‌تواند در مسیری که جهان طبیعت طبق قانون‌های طبیعی برقرار کرده است، فعالیت داشته باشد، نه خارج از جریان طبیعی. در نزد متفکران پویشی، اصولاً قلمروی طبیعی در مقابل عالم فوق طبیعی وجود ندارد (Viney, 2004: 4).

خدای ترغیب، نه خدای اجبار

متألهان پویشی از خدایی سخن می‌گویند که با ترغیب رفتار می‌کند. خدایی که قدرتش را با شکیبایی نشان می‌دهد (Viney, 2004: 2).

فعالیت خداوند بیشتر شبیه انگیزش است، تا اجبار. باربور عشق خداوند را مانند عشق میان انسان‌ها می‌داند، که تأثیرگذاریش بر روی انسان‌ها از روی مهرورزی است، به نحوی که با این نحوه تأثیرگذاری خدا، آزادی انسان‌ها لطمه نبیند. وی قدرت عشق خدا را عبارت از تواناییش در برانگیختن یک واکنش و در عین محترم شمردن وحدت دیگران می‌داند. بدین سان رابطه خداوند با جهان را مانند علیت در روابط بین افراد انسانی، و نه رابطه در میان نیروهای مکانیکی می‌داند (باربور، ۱۳۶۲: ۴۷۱).

در نزد پویشی‌ها، عشق‌ورزی خدا به معنای حساسیت نسبت به خوشی‌ها و غم‌های محبوب است؛ چنانکه وایتهد از تعبیر خدای رنج‌کش که درک می‌کند؛ استفاده می‌کند. (Viney, 2004: 5)

ترغیبِ خداوند به دو دلیل اهمیت دارد. اولاً ترغیب اخلاقاً ارزشمندتر از اجبار است و دوم اینکه برای اجازه دادن به آزادی مخلوقات، ترغیب از اجبار صفت مناسب‌تری است. از سوی دیگر، ترغیبِ خدا بیش از همه در انسان‌ها جلوه دارد، زیرا توانایی انسان در ابراز واکنش بسیار فراتر از سایر موجودات است (باربور، ۱۳۹۲: ۶۵۱).

خدای پویشی دارای قدرت است، اما نه قدرت یکجانبه و قدرت کنترل‌کننده؛ بلکه دارای قدرت احضارکننده (evocative) عشق و الهام است. قدرت خدا همچنین صاحب‌اختیارکننده (empowerment) آفرینندگی است ... در واقع، قدرت عشق و خیر شایسته پرستش، و شایسته التزام (commitment) است ... در حالی که قدرت مطلق وحشت‌زا و ترس‌آور است (Barbour, 1990: 17).

هدایت‌کنندگی و الهام‌بخشی یک اجتماعی از موجودات وابسته به هم

باربور واقعیت را به‌عنوان یک اجتماعی که در آن یک عضو برتر است، اما نه کاملاً فرمان‌دهنده می‌داند. وی جهان را یک اجتماعی از موجودات می‌شناسد که فعل و انفعال داخلی دارند و برای یک گفت‌وگوی دوجانبه تنظیم شده‌اند (Barbour, 1990: 14).

از نگاه وی، خدا یک شریک خلاق در اجتماع کیهانی است، که مانند یک معلم، رهبر یا والدین، ساختارهای اساسی و امکانات جدید را برای همه اعضای دیگر اجتماع فراهم می‌کند. وی خدا را در داشتن صفاتی چون علم مطلق و ازلی، خرد و عشق کامل از بقیه شرکا ممتاز می‌داند و چنین تصویری از خدا را، با تجربه دینی، کتاب مقدس و خصوصاً حیات مسیح و صلیب؛ و نیز با یک فهم بوم‌شناسانه و تکاملی از طبیعت (به‌عنوان یک سیستم پویا و گشوده) سازگار می‌داند (Barbour, 1990: 21).

از نظر وی دیدگاه پویشی، دیدگاهی اجتماعی است، زیرا کثرتِ مراکزِ فعالیت را تصویر می‌کند. همچنین دیدگاهی بوم‌شناختی است؛ زیرا بحث را با شبکه‌ای از روابط میان موجودات به هم وابسته آغاز می‌کند، نه از موجودات مجزا. باربور از خداوند به‌عنوان رهبر یک جامعه کیهانی سخن می‌گوید؛ جامعه‌ای که در آن از سلطنت مطلقه خبری نیست. چرا که هر یک از اعضای آن، گرچه از برجستگی برخوردارند، قدرت فراگیر ندارند. در چنین دیدگاهی خداوند به‌مثابه آموزگاری خردمند است که آرزو می‌کند شاگردانش یاد بگیرند که چگونه برای خود عمل اختیاری انجام دهند و با دیگران تعامل داشته باشند؛ یا مانند پدر یا مادری بامحبت است که تلاش نمی‌کند همه امور را به‌تنهایی برای خانواده‌اش انجام دهد. نقش خداوند، مشارکتِ خلاقانه و متقاعدسازی برای الهام بخشیدن به جامعه موجودات است، که در راستای تحققِ امکاناتِ جدید برای زندگیِ پربارتر در کنار یکدیگر صورت می‌گیرد (باربور، ۱۳۹۲: ۷۰۵).

حضور در همه‌جایی و مشارکت فعال خدا در جهان، به‌عنوان همراهی او با علل دیگر در این مکتب، تأثیرگذاری خدا هرگز یک تعیین‌بخشی مطلق نیست، زیرا فعل خدا همیشه همراه با علل دیگر تحقق می‌یابد. باربور، همانند کسانی که خدا را به‌عنوان علت بالا به پایین فرض می‌گیرند، بر حضور در همه‌جایی و مشارکتِ خدا در یک جهان چند سطحی وابسته به یکدیگر تأکید می‌ورزد (Barbour, 2002: 35).

اگر هر نقشی برای خدا وجود دارد، آن نقش باید با کار کردن همراه با قدرت‌های مخلوقات موجود تحقق یابد، تا اینکه خدا بخواهد با کنار گذاشتن آن قدرت‌ها، نقش خود را انجام دهد (Barbour, 2002: 104).

با آنکه نقش خداوند در طرح و ایتهد به‌روشنی معلوم است، هرگز نمی‌توان سهم و اثر او را به‌تنهایی معلوم کرد (باربور، ۱۳۶۲: ۴۹۰).

متألهان پویشی هر چند به ضعف انسان و قیدهایی که به‌وسیله ساختارهای زیست‌شناسانه و اجتماعی از گذشته برای انسان به ارث رسیده است، اعتراف دارند؛ شدیداً بر مسئولیت انسان در جهت خلاقانه تحقق بخشیدن اهداف خدا نیز اذعان دارند.

بنابراین آنها انسان‌ها را در یک جهان بی‌پایان و در فعل مداوم خدا شریک می‌دانند و معتقدند که خدا ما را به عشق، آزادی و عدالت فرامی‌خواند (Barbour, 1990: 15).

همچنین تاریخ، زمان و طبیعت به جهت اینکه در آنهاست، که اهداف خدا می‌تواند پیش برود، ارزشمند تلقی می‌شوند (Barbour, 1990: 15).

باربور معتقد است: «فعل خدا و علیت طبیعی، دو طرز عمل که ضرورتاً یک چیز را انجام می‌دهند، به‌عنوان دو علت در یک سطح، که هر کدام در بخشی از آن اثر سهیم و شریک باشند، نیستند؛ بلکه تمام اثر توسط هم علل الهی و هم علل طبیعی ایجاد می‌شود، اما تحت جنبه‌های کاملاً متفاوت» (Barbour, 1990: 5).

همانندی روح القدس با خدای پویشی و تطابق قدرت عشق خدا با مسیح نقش خدا در تفکر پویشی، با فهم کتاب مقدس از روح القدس (Holy Spirit) دارای شباهت‌های بسیاری است. فعل روح مقدس مانند خدای پویشی از درون است. در عبارت‌های مختلفی از کتاب مقدس آمده است که روح حضور دارد (Indwell)، روح می‌بخشد ((renew، قدرت می‌بخشد ((empower، الهام‌بخش است ((inspire، هدایت می‌کند و صلح می‌دهد. روح نشانگر حضور و فعالیت خدا در جهان بوده؛ اما این حضور، همانند الهیات پویشی، همراه با استعلاست. روح، خدایی است که در طبیعت، در تجربه انسانی و در مسیح در کار است. آفرینش و رستگاری جنبه‌هایی از یک فعالیت واحد هستند (Barbour, 2002: 36).

باربور چندین موضوع را در تفکر مسیحی بیانگر یک خدای ترغیب (persuasion) می‌داند. حیات و مرگ مسیح، قدرت دگرگون‌کننده عشق را نشان می‌دهد. ما برای پاسخ دادن یا پاسخ ندادن به پیام مسیح آزادیم، زیرا فیض الهی انعطاف‌پذیر است. در مسیح، حتی بیش از عدالت و قدرت صرف، عشق نمایان می‌شود (Barbour, 1990: 17).

وی به میانجیگری مسیح، به‌عنوان عشق خدا، بین سنت‌ها معتقد است (Barbour, 2002: 27) و همچنین مسیح را به دلیل دارا بودن همزمان فضایل مردانه (همچون رهبری) و زنانه (همانند عشق) می‌ستاید (باربور، ۱۳۹۲: ۳۴۸).

نقادی الهیات پویشی

الف) حرکت لازمه نیاز. اساس اختلاف میان الهیات پویشی و الهیات سنتی در پویش و تکاملی بودن خداست. الهیات سنتی خدا را فعل محض و کمال مطلق می‌داند، و در مقابل الهیات پویشی به تغییر و تکامل یافتن خدا باور دارد. البته الهیات پویشی با دوجنبه‌ای بودن ذات خدا، تغییر داشتن را در ذات تبعی خدا جاری می‌داند، تا از رو به زوال بودن خدا جلوگیری کند. روشن است که دو ذات‌انگاری خدا مستلزم ترکیب در ذات خدا و متناهی شدن و نیازمندی اوست. پویش و تغییر مستلزم این خواهد بود که قوه‌ای تبدیل به فعلیت شود. همچنین حرکت داشتن با نوعی نقص و نیازمندی خدا همراه است. به علاوه، هر حرکتی مستلزم حامل و وجود ماده خواهد بود، در حالی که ذات خدا مجرد از ماده است. تغییرپذیری خدا با کتاب مقدس نیز ناسازگاری دارد (رستمی و نصیری، ۱۳۹۴: ۷۵).

ب) انفعال در خدا. انفعال‌پذیری در خدا به دلیل عدم جسمانیت، عدم شرم، عدم ترس و نداشتن حس تنهایی در او غیرممکن است (رستمی و نصیری، ۱۳۹۴: ۷۶).

ج) ناتوانی در حل مسئله شرور. متألهان پویشی از آنجایی که نتوانستند مسئله شرور را حل کنند، به محدودیت قدرت و علم خدا روی آوردند، تا به خیال خود، خدا را از منتسب شدن به شرور مبرا کنند. مسئله شرور این است که اگر خدا، عالم و قادر مطلق و خیرخواه کامل است، چرا این همه شرور در عالم می‌بینیم. اما این راه حل آنها سودی برایشان نداشته و خدای آنها در برطرف کردن شر ناتوان است و شایسته پرستش نیست (رستمی و نصیری، ۱۳۹۴: ۸۰).

د) عدم تعالی خدا. خدایی که همواره عاملی در کنار سایر عوامل است، فاقد تعالی لازم برای ایجاد حس پرستش در دیگران خواهد بود (رستمی و نصیری، ۱۳۹۴: ۷۸) چرا که خدایی که در عرض سایر علل باشد و برای انجام دادن کارهایش از دیگران کمک بگیرد، فاقد تعالی لازم است.

ه) وجود حالات بالقوه در خدا. عدم آگاهی خدا به آینده و در حال رشد بودن علم خدا، مستلزم محدودیت صفات، و نیز وجود حالات بالقوه در خداست (رستمی و نصیری،

۱۳۹۴: ۷۷ و ۷۸). به تجربه خدای پویایی در طول زمان اضافه می‌شود و لازمه این سخن، وجود حالات بالقوه و نداشتن کمالاتی در خدا و به دست آوردن آنهاست.

و) موجود خیر بدون داشتن قدرت، شایسته پرستش نیست. معیار پرستش، خیر به همراه قدرت است. فرض کنیم قدیسی کاملاً اخلاقی وجود دارد، اما قدرت زیادی ندارد، ما به او احترام می‌کنیم، اما او را نمی‌پرستیم. خدای خیرخواه مطلق اما ناتوان، شاید شایسته احترام باشد، اما شایسته پرستش نیست (رستمی و نصیری، ۱۳۹۴: ۸۱).

ز) ضرورت اجبار. استفاده از اجبار، همیشه ناپسند نیست و گاهی ضرورت آن احساس می‌شود؛ چنانکه در نیروی پلیس، داشتن اجبار، منع اخلاقی ندارد (Viney, 2004: 18). مادر برای مراقبت از بچه، گاهی باید از قوه اجبار برای بیمار نشدن بچه استفاده کند. البته استفاده مداوم از اجبار، اخلاقاً مطلوب نیست؛ اما آمیزه‌ای از ترغیب و اجبار مطلوب‌تر است. بنابراین ترغیب به تنهایی کافی نیست (رستمی و نصیری، ۱۳۹۴: ۷۹).

ح) دئیست بودن باربور. به این دلایل باید باربور را دئیست نامید: ۱. باربور فعل خدا در سطوح پایین را در حد حفظ نظم می‌داند (باربور، ۱۳۹۲: ۶۵۴)؛ ۲. وقتی می‌گوید: خداوند تمامیت جهان را محترم می‌شمارد و به جهان اجازه می‌دهد که خود را بیافریند و خودش باشد؛ بدون اینکه بخواهد در امور آن دخالت کند؛ دیدگاه دئیستی وی نمایان است (Barbour, 2002: 26)؛ ۳. همچنین وقتی باربور از تاریخ تکاملی، با آینده نامعین، و جهانی که اهداف از قبل طرح‌ریزی شده‌ای ندارد، سخن می‌گوید؛ یک دئیست است (Barbour, 2002: 26).

ط) این تعبیر که خدا فقط پیشنهاد می‌کند، مخلوقات ترتیب کارها را معین می‌کنند؛ خیلی ساده‌انگارانه دیدن مسئله است (Frankenberry, 2008: 195, 196).

ی) شاعرانه سخن گفتن. تعبیرهای شاعرانه باربور از خدا با عنوان همراه ایدئال، شاعر جهان، برای افرادی که خدای بدون ابهامی را می‌پسندند، مناسب نیست. (Frankenberry, 2008: 195)

ک) علم‌زدگی باربور. نظرگاه باربور در باب فعل خدا در جهان، نشان از علم‌زدگی او دارد، چرا که او بر مبنای قانون‌های علمی حکم کرده که همه چیز از جمله خدا در تغییر و پویش است. اما باید گفت موضوع علم فقط جهان طبیعت و قانون‌هایش است (رستمی و نصیری، ۱۳۹۴: ۸۲).

ل) نویدبخش نبودن آینده. متألهان پویشی از گشودگی آینده و آینده نویدبخش و غلبه یافتن نیروهای خیر بر شر سخن می‌گویند؛ اما آینده‌ای که به دست مخلوقات و نیروهای فیزیکی سپرده شده است، نویدبخش نیست. (Frankenberry, 2008: 194)

نتیجه‌گیری

الهیات پویشی در اثر اینکه نتوانست معضل شرور و تقدیر الهی را حل کند، به محدودیت قدرت خدا روی آورد. متألهان پویشی برای حل شرور، راه‌حل متفاوتی ارائه دادند و آن عبارت از محدود دانستن قدرت و علم خدا بود. آنها شرور را منتسب به مخلوقات دانستند و دامنه قدرت خدا را به ترغیب و تشویق کردن محدود کردند. اما آنها با این راه‌حل خود، نه تنها مسئله شرور را حل نکردند، بلکه مشکل دیگری نیز در تبیین صفات خدا، به مشکلات الهیاتی افزودند. دیدگاه پویشی باربور چون تبیین مناسبی از ارتباط خدا و جهان ارائه نداد، از اشکال‌های فراوانی رنج می‌برد.

پیشنهاد: به نظر می‌رسد، مسئله ارتباط خدا با جهان و نیز فعل خدا در عصر جدید هنوز هم جای بحث و تحقیق فراوان دارد، چرا که امروزه یکی از مسائل اهل دین این است که چگونه می‌توان در عین اینکه با عصر جدید پیش رفت، به حضور خدا و نقش او در زندگی خود اعتقاد داشت؟

منابع

۱. باربور، ایان (۱۳۶۲). علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲. _____ (۱۳۹۲). دین و علم، ترجمه پیروز فطورچی، چ اول، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳. رستمی، یدالله و نصیری، منصور (زمستان ۱۳۹۴). بررسی و نقد مسئله شر از نظر الهیات پویشی با تأکید بر هارتسهورن، حکمت اسراء، سال هفتم. شماره چهارم. پیاپی ۲۶: ۷۵ - ۸۲.
4. Barbour I. (2002). *Nature Human nature and God*. London. Great Britain
5. Barbour I. (1990). *Religion in an age of Science*. Harper San Francisco.
6. Culb J. (2008). *Panentheism*. *Metaphysics Research Lab*, Stanford University.
7. Frankenberry N. (2008). Some problems in Process Theodicy. Dartmouth College. University Press Cambridge. *Rel. Stud.* 17, pp. 179-197.)
8. Hustwit J. R. *Process Philosophy*. *Methodist University*. Internet encyclopedia of philosophy
9. Viney D. (2004). *Process Theism: Metaphysics Research Lab*, Stanford University. Retrieved 2012